

ویژگی‌ها و صفات سالکان در نگاه شمس تبریزی

سهیلا موسوی سیرجانی*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب، تهران، ایران

سونیا فرهنگ فرهی**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۷/۰۱)

چکیده

یکی از وجوه مهم تمایز عارفان از اهل شریعت، اهتمام آنان در طی طریق و سلوک است. در زمینه ویژگی‌ها و صفاتی که سالکان طریقت باید داشته باشند، عارفان بسیار سخن گفته‌اند و یا در آثار مکتوب خود، در فصل‌هایی معین به آن پرداخته‌اند. شمس تبریزی، عارف نامدار قرن هفتم نیز در این موضوع، سخنان مفصلی بیان کرده‌است. مشکل مهم در دستیابی به نقطه‌نظرهای شمس در این زمینه، مانند همه مسائل مطرح در مقالات، پراکندگی آرای او درباره‌ی یک موضوع در بخش‌های مختلف کتاب است. در این مقاله، برای دستیابی به نظرات این عارف درباره‌ی ویژگی‌ها و صفات لازم سالکان، مجموعه‌ای از دیدگاه‌های شمس در باب این موضوع، از کل کتاب مقالات استخراج و ارائه گردیده‌است.

واژگان کلیدی: شمس، سلوک، سالک، عرفان.

* E-mail: mousavi-sirjani@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** E-mail: sofarrahi@yahoo.com

مقدمه

«تا مقالات پیدا نشده بود، مشکل بود که سخنی از روی تحقیق درباره شمس تبریز گفته شود. برخی اصلاً وجود خارجی برای شمس قائل نبودند و او را مولود خیال مولانا می دانستند. ایران شناس معروف، ادوارد براون، در تاریخ ادبیات خود به نقل از نیکلسون، شمس را پیری صاحب دل ولی بی سواد معرفی می کند. مقالات، رقم بطلان بر این اقوال می کشد و معلوم می دارد که او همچنان که در شعر سلطان ولد آمده است، اهل "فضل، علم، عبارت و تحریر بوده است" (موحد، ۱۳۹۳: ۲۴۳).

با توجه به تأخیر زمانی در شناخت شمس تبریزی، شفاف شدن دیدگاه‌های این عارف درباره موضوع‌های گوناگون، زمینه‌ساز شناخت ژرف تری از او خواهد بود. در چند دهه اخیر، پژوهش‌های مهم و باارزشی درباره شمس در زمینه‌های گوناگون صورت گرفته است؛ از جمله، نظرات او در مقالات مختلف درباره عرفان، ولی و ولایت، تأویل احادیث، تأویل آیات قرآنی، پیامبر اسلام^(ص)، عارفان مختلف، علم و معرفت، رؤیت، جبر و اختیار و حدوث و قدم بررسی شده است. همچنین، کتاب‌هایی، مانند خط سوم، باغ سبز، شمس تبریزی، شمس پرنده، مشهورتر از خورشید، شمس عارفان، و اندیشه و زیان شمس در مقالات درباره این عارف به تحریر درآمده‌اند. علی‌رغم این پژوهش‌ها، هنوز هم مباحث فراوانی در مقالات شمس باقی مانده است که اهل تحقیق باید آن‌ها را بررسی دقیق نمایند. یکی از این موضوع‌ها، ویژگی‌هایی است که از نظر شمس، سالکان برای طی طریق باید واجد باشند تا بتوانند از سلوک خود بهره‌های مطلوب معنوی ببرند. موضوع این مقاله، بررسی مجموعه سخنانی است که شمس درباره صفات و ویژگی‌های طالبان و سالکان طریقت بیان کرده است. نگارنده علی‌رغم جستجوهای فراوان، پژوهشی را که حاوی چنین بررسی‌هایی باشد، مشاهده نمود. بنابراین، از این نظر، مقاله حاضر پژوهشی جدید و گامی دیگر در شناخت ژرف تر اندیشه‌های شمس تبریزی محسوب می شود.

یادآوری می شود که در مقالات شمس، برخلاف برخی آثار عرفانی، مانند منطق‌الطیر عطار که به طبقه‌بندی مراحل و منازل سلوک در هفت منزل پرداخته (و عبارتند از: ۱- طلب، ۲- عشق، ۳- معرفت، ۴- استغنا، ۵- توحید، ۶- حیرت، ۷- فنا)، چنین نظم و ترتیبی وجود ندارد. آنچه مسلم است اینکه شمس نیز مانند سایر عارفان به مجاهده، تزکیه و تصفیه درونی سالک و گام برداشتن با عشق و معرفت حقیقی در مسیر سیر و سلوک نظر دارد، اما

در مقالات، این مراحل با ترتیب و شیوه‌ای که مرسوم بوده، ذکر نشده‌اند. با توجه به اینکه او بر آراستگی سالکان به ویژگی‌های لازم برای سلوک تأکید فراوانی نموده، هدف این پژوهش منحصرأ پرداختن به سخنان شمس درباره صفات و ویژگی‌های سالکان در سیر و سلوک است و ارائه شواهد نیز بر مبنای اهمیت محتوایی این صفات و نقش مؤثر آن‌ها در سلوک از نگاه شمس بوده‌است.

۱. بحث و بررسی

هدف تصوف، وصول به حق و سیر در طریق کمال است و گذر از مراحل آغشته با نقص بشری، به مراتب آمیخته با تمامیت و کمال انسانی (ر.ک؛ نصر، ۱۳۷۱: ۲۱). وصول به اهداف مورد نظر در تصوف و عرفان از دو رهگذر اصلی صورت می‌پذیرد: «مهم‌ترین شاخه‌های عرفان در سنت اسلامی، عبارتند از: عرفان نظری و عرفان عملی. عرفان نظری، حاصل تأمل در یافته‌های سلوکی و شهودی عرفا است» (فنائی اشکوری، ۱۳۸۹: ۶۳). عرفان نظری، از طریق کشف، شهود و اشراق، بر اساس مبانی دینی-الهی، به تفسیر هستی و بیان کیفیت ارتباط خدا، انسان و جهان می‌پردازد و سعی در شناخت حق از طریق مظاهر او دارد» (دهباشی و میرباقری، ۱۳۸۴: ۱۹). عرفان عملی، مجاهده‌ای در ادامه عرفان نظری است: «هر که ظاهر خویش را بیاراید به مجاهده، خدای باطن او را بیاراید به مشاهده؛ و بدان که هر که اندر بدایت، صاحب مجاهده نباشد، ازین طریقت هیچ بوی نیابد» (قشیری، ۱۳۸۱: ۱۴۶).

عارفان معتقدند که دستیابی به معرفت الله، در گرو گام نهادن در مسیر طریقت است. طریقت، «راه رسیدن به خدای تعالی است، همان طور که شریعت راه رسیدن به بهشت است» (گوهرین، ۱۳۸۸: ۲۸۸). بنابراین، سلوک عارفانه، مستلزم طی طریقت است. «سلوک» در لغت فارسی به معانی: «راه رفتن، راه سپردن، آیین، قانون، طریقه، وضع، رسم، طرز، عادت، روش، رفتار» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «سلوک») و در لغت عرب، «عبارت از رفتن است علی‌الإطلاق؛ یعنی رونده شاید که در عالم ظاهر سفر کند و شاید که در عالم باطن سیر کند و به نزدیک اهل تصوف، سلوک عبارت از رفتن مخصوص است و آن "سیر الی الله و سیر فی الله" است» (نسفی، ۱۳۶۲: ۴۰). همچنین، گفته‌اند: «سلوک، انتقال از منزل عبادت و پرستش است به منزل عبادت و پرستش دیگر، به معنی و انتقال صورت است از

عمل مشروع برای نزدیکی به خدا به عمل مشروع دیگری، برای قرب به حق» (ابن عربی، ۱۳۹۳، ج ۲: ۳۸۰). سیر و سلوک مراحل گوناگونی دارد و سالک از آغاز تا پایان، باید از مراتب و مقاماتی عبور کند: «در بحث مقامات و ورود از مقامی به مقام دیگر، نوعی تحوّل، تغییر و دگرگونی در خودی خود مطرح است؛ یعنی عارف با تغییر هر مقامی، گویی بار دیگر از خود متولد می‌شود و ولادتی نو می‌یابد» (ناصر، ۱۳۸۲: ۱۶۵). رهرو طریقت را «سالک» نامند که در لغت به معنای «مسافر و راه رونده» (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل «سالک») و در عرفان، به معنی «مسافرِ اِلَى الله است. سالک، کسی را می‌گویند که به طریق سلوک به مرتبه‌ای می‌رسد که از اصل و حقیقت خود آگاه شود» (سجادی، ۱۳۹۲: ۴۵۴).

در آثار عرفانی، دلایل بسیاری در اثبات ضرورت سلوک آورده شده‌است. غالب آن‌ها اتصال روح را به قالب، حجاب آدمی از مشاهده جمال پروردگار و سلوک را راه رهایی از این حجاب‌ها می‌دانند: «چون روح انسان را از قرب و جوار رب‌العالمین به عالم قالب تعلق می‌ساختند، بر جملگی عوالم ملک و ملکوت عبور دادند... و بدین روزی چند که بدین قالب تعلق گرفت، چندان حجب پدید آورد که به کلی آن دولت‌ها فراموش کرد» (رازی، ۱۳۸۸: ۷۵-۷۴). از دلایل ضرورت سلوک در نگاه ابونصر سراج، «دوری از کردارهای بی‌فایده و بریدن از همه دل‌بستگی‌هایی است که میان آنان و مطلوب، دوری و تاریکی ایجاد می‌کند» (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۷۲). عزالدین محمود کاشانی حصول نگرش صحیح را منحصر به گام نهادن در مسیر سلوک و پیروی از صوفیان دانسته‌است و می‌گوید: «پس هر که طالب عقیده درست بود، باید که روی دل از محبت دنیا بگرداند تا دیده بصیرتش به نور یقین گشوده شود و حق بر او منکشف گردد... و این معنی از خصایص صوفیان است» (کاشانی، ۱۳۸۱: ۱۶). عین‌القضات همدانی راه رسیدن به خدا را منحصر در سلوک می‌داند و می‌گوید: «همچنین، میدان که به لافرق و لاتفاوت که هر که را نهاده‌اند که به خدا رسد، جز سلوک راه خدا نکنند... و به قدر سلوک هر کسی، علم ایمان بدو رو نماید» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۷: ۳۳۳ و ۳۳۵). ابوسعید ابوالخیر، هدف سلوک را رسیدن به خدا می‌داند: «شیخ گفت: حجاب میان بنده و خدای، آسمان و زمین نیست، و عرش و کرسی نیست، پنداشت و منی تو حجاب است. از میان بر گیر، به خدای رسیدی» (ابن منور، ۱۳۶۷: ۳۵۴). محمد غزالی دستیابی به سعادت حقیقی را ثمره سلوک می‌داند. از نظر او، سعادت راستین در گرو معرفت خدای تعالی است که آن نیز وابسته به معرفت نفس است:

«پس تو را حقیقت خود طلب باید کرد... و حقیقت تو، آن معنی باطن است، جهد کن تا آن را بشناسی» (غزالی، ۱۳۹۳: ۱۴-۱۵).

۲. شمس و سلوک

شمس سلوک را راهی می‌داند که با علم و بحث نمی‌توان در آن گام برداشت، بلکه باید آن را طی کرد: «هر که فاضل‌تر، دورتر از مقصود، هرچند فکرش غامض‌تر، دورتر است. این کار دل است، کار پیشانی نیست» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۷۵). در جایی دیگر می‌گوید: «این کوشش بحث همان است که تو می‌خواهی که به علم معلوم کنی، این راه را رفتن می‌باید و کوشیدن... اگر این معنی‌ها به تعلم و بحث بشایستی ادراک کردن، پس خاک عالم بر سر بیایستی کردن ابایزید و جنید را از حسرتِ فخر رازی، که صد سال او را شاگردی فخر رازی بایستی کردن» (همان: ۱۲۸). او نتیجه‌بخش بودن و آسان شدن طریق سلوک را در گرو داشتن عزم راسخ و خود را به تمامی در این میدان وقف کردن می‌داند: «تا خود را به چیزی ندادی به کلیت، آن چیز صعب و دشوار می‌نماید، چون خود را به کلی به چیزی دادی، دیگر دشواری نماند» (همان: ۸۵). شمس می‌گوید که سلوک و وصول به حقیقت، دو مسیر دارد: «طریق از دو بیرون نیست: یا از طریق گشاد باطن؛ چنان که انبیا و اولیا یا از طریق تحصیل علم، آن نیز مجاهده و تصفیه است. ازین هر دو بماند، چه باشد غیر دوزخ؟» (همان: ۱۶۲). نکته مهمی که شمس در باب رسیدن سالک به مقصد بیان می‌کند، آن است که بندگی حق، بی‌هیچ چشم‌داشتی، شاه‌کلید وصول به معرفت‌های معنوی است: «این علم به مجاهده حاصل نشود، اگر کسی مجاهده آسمان و زمین کند، جهت حصول این علم، مخدول‌تر و محسوف‌تر شود. مگر فی عالم الله، بندگی می‌کند و قصد او حصول این غرض نی» (همان، ج ۲: ۱۰۶).

شمس بر این باور است که یکی از نکاتی که باید سالک از آن آگاه باشد، این است که در راه سلوک، عنایت الهی همراه اوست: «ای طالب صدیق! دل خوش دار که خوش‌کننده دل‌ها در کار توست و در تمام کردن کار توست که ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾» (همان، ج ۱: ۹۷). همچنین، سالک باید امیدوار باشد که اگر از صمیم قلب و صادقانه به طریق حق روی آورد: «روی آوردن و رسیدن یکی است» (همان: ۲۳۱).

از نظر شمس، اولین مدرسه‌ای که سالک باید در آن آموزش خود را آغاز نماید، مدرسه درون است: «مدرسه ما این است. این چهاردیوار گوشتی. مُدَرَّسش بزرگ است. نمی‌گویم کیست. معیدش دل است: حَلَّتْنِي قَلْبِي عَنْ رَبِّي» (همان: ۲۶۴).

در این مقاله، با هدف ارائه بحثی به سامان درباره ویژگی‌ها و صفات سالکان در نگاه شمس، تلاش شده است که سخنان وی در این باب، ذیل چند عنوان، دسته‌بندی و ارائه گردد.

۳. ویژگی‌ها و صفات سالکان

۳-۱. نیاز، اولین ویژگی سالک

در باور شمس، «نیاز» نقطه آغاز و بیداری دل است و هیچ عملی بدون آن در مسیر رشد و عرفان مفید فایده نیست. او معتقد است انسانی که بتواند طلب (نیاز) را درک کند، در مقابل آنچه که بیدارکننده و آگاهی‌بخش است مقاومت نخواهد کرد. بنابراین، در برابر راهنمایی که برای آگاه ساختن، وی را دچار رنج کرده است، نه خشمگین و نه عنادکننده، بلکه سپاسگزار خواهد بود. به طور کلی، از نگاه شمس، بیداری و حرکت در مسیر رشد معنوی، در اثر آگاهی از نیاز و آنگاه تمایل به یافتن پاسخ با اظهار نیاز به درگاه حق تعالی صورت می‌پذیرد:

«چرا به خدا تضرع نمایی؟ نیم‌شب بیدار شوی، برخیز و دوگانه بگزار. نیاز! نیاز! نیاز! و روی بر خاک نه، دو قطره بیار که خداوند! اگر انبیا و اولیا را تو نخواهی، چون حلقه بر دَر مانند، اکنون به من فلان بزرگ را نمودی، چشم مرا به او بینا گردان! طُوبَى لِمَنْ رَأَى وَلِمَنْ رَأَى مَنْ رَأَى» (همان: ۲۸۶-۲۸۷).

در ادامه، شمس تأکید می‌نماید که چون بی‌نیازی منحصر به خداوند است، ابراز بی‌نیازی در برابر او، خطا و مانع تعالی سالک است:

«زیره به کرمان بری، چه قیمت و چه نرخ و چه آب روی دارد؟! چون چنین بارگاهی است، اکنون او بی‌نیاز است. تو نیاز ببری، که بی‌نیاز، نیاز دوست دارد. آدمی را چون از ره نیاز درآید، قیمت او پیدا نیست. آدمی را دو صفت است: یکی نیاز، از آن صفت امید دار و

چشم بنه که مقصود در آید. صفت دیگر بی‌نیازی. از بی‌نیازی چه امید داری؟» (همان: ۶۹ و ۱۴۳). در نگاه شمس، نیاز باید زیربنای تمام اعمال سالکان باشد:

«اما آب دیده بی‌آن نیاز، و نماز بی‌نیاز تا لب گور بیش نرود. از لب گور باز گردد با بازگردندگان. آنچه با نیاز بُود، در اندرون گور در آید و در قیامت با او برخیزد و همچنین تا بهشت، و تا به حضرت حق، پیش‌پیش او می‌رود. اگر چنین بیداری دل دارد، تا بخسبد، و اگر نیست، زنهار خواب است بر رهگذر سیل. هم اگر خفته باشد، سهل باشد، یکی در پهلوش زند، بیدار شود و اگر نشود، دیگرش بر سر زند و اگر نشود، ریشش برکنند، همچنین چشم باز کند. چون بیدار شود، از دور سیلش بنماید، از بیم سیل، درد ریش از او برود، در پای او افتد. اما آنکه خواب گران دارد، نیم‌گلویش بریده باشد دشمن، هنوز چشم باز نکرده باشد. چون چشم باز کند، او باقی بریده باشد» (همان: ۱۳۲).

۲-۳. مستعد ساختن وجود

پس از درک نیاز، سالک باید تلاش نماید که وجود خود را مستعد سلوک نماید؛ زیرا با به‌جا آوردن اعمال، بدون پرورش درونی، هرگز نمی‌توان به رشد مورد نظر دست یافت: «أربعین صباحاً هر کسی را آن فایده ندهد. الاّ مردی باید مستعد آن شده و مکمل استعداد آن شده تا أربعین صباحاً مفتاح دل او باشد و اگر نه، صد هزار صباح سود نکندش» (همان، ج ۲: ۱۰۸).

۴. طهارت درون

یکی از عواملی که زمینه‌ساز مستعد ساختن وجود است، دستیابی به طهارت درونی است. سالک باید بداند که ناپاکی‌های بسیاری به صورت پنهانی در درون او وجود دارند که باید از آن‌ها پاک شود:

«اگرچه تو را اخلاق خوب هست در وجود خویش، و از صفات کین‌داری پاک است و از خیانت و دزدی، ولیکن درین وجود، خیانت و دزدی‌های پنهانی هست. چنان‌که زنجیر داد به آسمان گریخت به عهد داوود به سبب دزدی پنهانی، که هیچ کس بر آن دزدی واقف نبود، اما چون نظر کردند به گریختن زنجیر، همه دانستند یقین که عذری هست. اکنون زنجیر داد روشن دلی و صفا و ذوق، چون از

طالب برکشید، بی‌عذر او نباشد که ﴿أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾. اگر به تماشای پاکی و نیکی خود مشغول نباشی، و آن خیانت‌های پنهانی را پاک کردن گیری، این پاکی و نیکی که داری، بیشتر شود» (همان، ج ۱: ۹۷).

یکی از راه‌های رسیدن سالکان به طهارت درونی، اشک‌های صادقانه است:

«شک نیست که چرک اندرون باید پاک شود که ذره‌ای از چرک اندرون آن کند که صد هزار چرک برون نکند. آن چرک اندرون را کدام آب پاک کند؟ سه چهار مشک از آب دیده، نه هر آب دیده‌ای، الا آب دیده‌ای که از آن، صدق خیزد. بعد از آن، بوی امن و نجات بدو رسد» (همان: ۱۳۲).

۱-۴. شناخت نفس و مبارزه با آن

در مسیر کسب طهارت درونی، سالک ابتدا باید به شناخت نفس خود پردازد. از نظر شمس، شناخت نفس اساسی‌ترین و نزدیک‌ترین دستاویز سالک در راه رسیدن به سرمنزل مقصود است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ. چرا نگفت: من عرف عقلم، من عرف روحه؟ گفتیم: زیرا نفس محیط است به همه، نفس وجود چیزی است که به خردگی باید به آن خو گرفتن. تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي» (همان: ۳۰۹-۳۱۰). همچنین، شناخت نفس بهترین همراه سالک در رهروی است: «چون خود را یافتی، خوش می‌رو. اگر کسی دیگر را یابی، دست به گردن او درآور و اگر کسی دیگر نیابی، دست به گردن خویشتن درآور» (همان: ۱۹۹). شمس سخن را در اهمیت شناخت نفس تا بدانجا پیش می‌برد که می‌گوید شناخت نفس، همان گام نهایی است که وصال را به دنبال دارد: «چون عنایت در رسید، خُطُوتَانِ وَقَدْ وَصَل. اکنون به عمل چه تعلق دارد؟ به ریاضت چه تعلق دارد؟ هر که آن تیر را دورتر انداخت، محروم‌تر ماند، از آنکه خطوه‌ای می‌باید که به گنج برسد. خود چه خطوه؟ آن خطوه کدامست؟ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ قَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (همان: ۷۶). از سوی دیگر، یکی از مسائل مهمی که در عرفان همواره مورد توجه بوده، مسئله مبارزه با نفس است. شمس در تبیین مفهوم «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ»، آن را معادل با شکستن نفس می‌داند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ؛ چون نفس را شکست. عَرَفَ این است، عرف این است» (همان: ۲۶۲). او سخن خود را با ذکر مثالی شرح می‌دهد:

«[آدمی] چون در دریا افتاد، اگر دست و پای زند، دریا درهم شکنندش، اگر [چه] خود، شیر باشد، الا خود را مرده سازد. عادت دریا آن است که تا زنده است، او را فرومی برد، چندان که غرق شود و بمیرد. چون غرق شد و بمرد، برگرددش و حمال او شود. اکنون از اول خود را مرده سازد، و خوش بر روی آب می رود» (همان: ۱۴۸).

سپس شمس به سالکان می گوید که همت اصلی سالک باید مبارزه با نفس باشد:

«در بندِ مبارزی نمودن باش، نه در بندِ سرلشکری؛ که سرلشکر، کم مبارزی تواند کردن که نباید خطایی بُود، لشکر پراکنده شود. سرلشکری تو هم مبارزی تو باشد. مبارزی باشد در لشکر که ده از آن سرلشکر به انگشتی بزند» (همان: ۲۰۶).

۲-۴. پرهیز سالک از «در میان دیدن خود»

اسناد دادن اعمال نیک به «خود»، از موانع طهارت درونی است. شمس می گوید تا زمانی که سالک خود را در میان ببیند، نمی تواند از پیر، حق و حقیقت بهره مند شود. از نظر او، از خود تهی گشتن، از شرایط مهم سلوک است: «لاجرم چون از خود پُر است، معدۀ پُر را که از آب پُر باشد، کی اشتهای آب خنک باشد؟ از آن هستی صد هزار حجاب در چشم و روی خود کشیده، کی این سخن به او رسد؟ کی ببیند مرا؟» (همان، ج ۲: ۱۱۳). شمس با بیان ماجرای یادآوری می نماید که چون اساس همه توفیق‌ها از جانب حضرت حق است، سالکان باید مراقب باشند که تعالی معنوی را به خود نسبت ندهند:

«ابویزید - رحمة الله علیه - اغلب پیاده به حج رفتی. هفتاد حج کرده بود. روزی دید که خلق در راه حج از بهر آب سخت درمانده اند و هلاک می شوند. سگی دید نزدیک آن چاه آب که حاجیان بر سر آن چاه انبوه شده بودند و مضایقه می کردند. آن سگ در ابویزید نظر می کرد. الهام آمد که برای این سگ آب حاصل کن. منادی کردند: که می خرد حجی میروم به شربتی آب؟ هیچ کس التفات نکرد. برمی افزودند: پنج حج پیاده مقبول، و شش و هفت، تا به هفتاد حج رسید. یکی آواز داد که من بدهم. در خاطر ابویزید بگشت که زهی من، که جهت سگی هفتاد حج پیاده به شربتی آب فروختم. چون آب را در تغار کرد و پیش سگ نهاد، سگ روی بگردانید. ابویزید در روی افتاد و توبه کرد. ندا آمد چنان می گویی این کردم و آن کردم جهت حق! می بینی که سگی قبول نمی کند؟

فریاد برآورد که توبه کردم، دگر نیندیشم. در حال، سگ سر در آب نهاد و خوردن گرفت:

آنی که به صد شفاعت و صد زاری بر پات یکی بوسه دهم، نگذاری»
(همان، ج ۱: ۲۱۶).

۳-۴. تلاش سالک در رفع حجابها

از دیگر گام‌های حصول طهارت درونی، درنوردیدن حجاب‌های گوناگون است. در واقع، «حجاب، پرده‌ای [است] میان مطلوب و مقصود از یک سو و طالب و قاصد از دیگر سو» (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۳۸۲). شمس مانند سایر عارفان به حجاب‌های مختلفی که در مسیر سالکان قرار دارد، اشاره می‌کند و بر آن است که شرط گشوده شدن راه بر طالبان، گذشتن از حجاب‌هاست. در نگاه شمس، اصلی‌ترین حجابی که عارف و سالک باید از آن عبور کند، حجاب وجود است:

«از عالم معنی، الفی بیرون تاخت که هر که آن الف را فهم کرد، همه را فهم کرد، هر که این الف را فهم نکرد، هیچ فهم نکرد. اما برای طالبان سخن دراز کردند شرح حجاب‌ها را، که هفتصد حجاب است از نور و هفتصد حجاب است از تاریکی، به حقیقت رهبری نکردند، رهنمی کردند بر قومی، ایشان را نومید کردند که ما این حجاب‌ها را کی بگذریم؟ جز آن یکی هیچ حجابی نیست. آن حجاب، این وجود است» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۹۹).

شمس یکی از حجاب‌های مهم میان سالک و حضرت حق را، پُر شدن آدمی از خود در اثر تعلّم و انباشت علم می‌داند:

«بدان که تعلّم نیز حجاب بزرگ است. مردم در آن فرومی‌رود؛ گویی در چاهی یا در خندقی فرورفت، و آنگاه به آخر پشیمان؛ که داند که او را به کاسه‌لیسی مشغول کردند تا از لوت ابدی بماند. آخر حرف و صوت، کاسه است... هر که تمام عالم شد، از خدا محروم شد، و از خود تمام پُر شد. رومی که این ساعت مسلمان شود، از او بوی خدا بیاید و او را که پُر است، صد هزار پیغامبر نتواند تهی کردن. بسیار گریه‌ها بُود که حجاب شود و از خدا دور دارد» (همان: ۲۰۲ و ۲۰۶).

۳-۴. ترک ظاهربینی و قضاوت‌های صوری

یکی از ویژگی‌هایی که باعث پاکیزگی درونی سالک می‌شود، پرهیز از پیش‌داوری و ظاهربینی است:

«خدای را بند گانند که ایشان همین که ببینند که کسی جامهٔ صلاح پوشیده و خرقة، او را حکم کنند به صلاحیت، و چون یکی را در قبا دیدند، حکم کنند به فساد. قومی دیگرند که ایشان به نور خدا می‌نگرند، از جنگ به در رفته، از رنگ و بو به در رفته» (همان: ۱۴۹).

قضاوت‌های مبتنی بر ظواهر، حاکی از درک نکردن حقیقت هستند: «این یکی زمین را می‌شکافد. یکی آمده‌است که این زمین سلامت را چرا خراب می‌کنی؟ او خود، عمارت را از خراب نمی‌داند. اگر خراب نکردی، زمین خراب شدی. نه در آن خرابی عمارت‌هاست؟!» (همان: ۲۳۵). ظاهربینی و بقای نفس سالک موجب می‌شود که از درک حقیقت بازماند و دچار اشتباهاتی چون دوگانگی دیدن در میان علما و بی‌خبری از معاملهٔ درونی شود:

«گفتم: علمای اسلام را چگونه دویی و اختلاف باشد؟ آن دو دیدن و آن تعصب کار تُست. ابوحنیفه اگر شافعی را دیدی، سرکش کنار گرفتی، بر چشمش بوسه دادی. بندگان خدا با خدا چگونه خلاف کنند؟ و چگونه خلاف ممکن باشد؟ تو خلاف می‌بینی، قربان شو تا از دویی برهی» (همان: ۳۰۴).

شمس یکی از دلایل ظاهربینی را تکیه بر عقل و حس این جهانی می‌داند:

«اکنون این تفرقه و مرتبه، خود از روی علم ظاهر محسوسات و معقولات عقل این جهانی و حس این جهانی است، تا مراتب عقول آن جهانی چون باشد! این نیز مکر است. شما را می‌گویم که پنبه‌ها از گوش بیرون کنید تا اسیر گفت‌زبان نباشید، و اسیر سالوس ظاهر نباشید و به هر نمایشی درنیفتید. چشم و گوش باز کنید تا بر معاملهٔ اندرون مطلع باشید که "لَا يَطْلِعُ عَلَيْهِ إِلَّا اللَّهُ أَوْ مَنْ أَرَادَ مِنْ رَسُولٍ" (همان، ج ۲: ۱۰).

۵-۴. ترک جنگ و مخالفت

ستیزه و مخالفت، از هوای نفس و از جمله اسباب آلودگی معنوی است که سالکان باید از آن پرهیزند: «اهل جنگ را چگونه محرم اسرار کنند؟ ترک جنگ و مخالفت بگو. ماده جنگ هواسست. هر کجا جنگی دیدی، از متابعت هوا باشد» (همان: ۱۱-۱۰).

۵. ویژگی‌ها و شرایط سلوک مطلوب

شمس معتقد است که طی طریق موفقیت آمیز، مستلزم آراستگی سالکان به صفات و پیروی آنان از اصول ویژه‌ای است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

۱-۵. پیروی از آداب شریعت

شمس از جمله عارفانی است که در سلوک، رعایت آداب شریعت را از شروط اصلی رهروی می‌داند. شمس، شریعت را همانند شمع، ابزار گام برداشتن در مسیر سلوک می‌داند، نه ابزار متوقف ماندن در صورت آن. او معتقد است که سالک باید از خود خالی شود تا بتواند وارد مسیر طریقت گردد:

«اگر حقیقت شرع بجویی، پس شریعت است و طریقت است و حقیقت. شریعت چون شمع است. مقصود و معنی شمع، آن است که جایی روی. آنگاه که شمع بود، به راستی بدان قناعت کنی. هی آن را فتیل می‌سازی و بر می‌کنی و در آن می‌نگری، راهی نروی فایده‌ای کند؟ به حقیقت کی رسی بدان؟ پس به حقیقت باید که برسی، در طریقت بروی. مثلاً این کوزه پُر است از آب شور، تو را می‌گویم که آب رود هست! گفتمی که بده، گفتم: این را از این تمام تهی کن، گرمی به سردی، سردی به گرمی! تا آن علم‌ها سرد نشود، این میسر نشود» (همان، ج ۲: ۱۴۳-۱۴۴).

او درباره برخی از بزرگانی که چندان تعهدی به رعایت شریعت نداشته‌اند، اظهار می‌دارد که این کار با خطری عظیم همراه است. شمس رعایت شریعت را کوتاه‌ترین و مستقیم‌ترین راه تقرب به حق تعالی می‌داند:

«در خانه پادشاهی است. راه سوی پادشاه از در است؛ یعنی که طاعت، که دیوارها پس بلند است. نعوذ بالله هر که بیفتد، الا از در. ماند شکال که بعضی چگونه است که تعبد نمی‌کنند و بزرگند. گفتیم که آن نقص است، ولیکن سخن باخطر است. این سخن هوش دارید: اینکه لابد باید که از در درآید، این کسی را باشد که او بیرون در باشد. اما آن خاصان که به خدمت پادشاه‌اند، ایشان در اندرون باشند. اما این مشکل است و با خطر عظیم. ماند شکال که مصطفی صلوات الله علیه - خاص بود و عبودیت به جای می‌آورد. جواب: چون او قوت تمام داشت، در عبودیت از او هیچ آن معنی نمی‌رفت، و در معنی عبودیت از او هیچ فوت نمی‌شد، و مزه عبودیت دریافته بود. چون بر در بود، خود، اندرون می‌دید، و چون اندرون بود، خود را هم اندرون می‌دید. اما در دیگران ضعف بود و آن معنی کم می‌شد» (همان: ۱۴۴-۱۴۵).

شمس تذکر می‌دهد که او و مولانا به جد در سلوک شخصی خود، قائل به رعایت شریعت هستند و یا حتی در صورت کوتاهی در امور مستحب مربوط به شریعت، آن را قضا می‌کنند و برای فوت آن دچار دلتنگی می‌شوند: «من و مولانا، اگر از ما وقت مشغولی بی‌قصد فوت شود، بدان راضی نباشیم و به تنها قضا کنیم. و روز جمعه که نروم، مرا دلتنگی باشد که چرا آن را با این معنی جمع نکردم؟ اگر چه دلتنگی، حقیقت نباشد، اما باشد» (همان: ۱۴۵).

۲-۵. متابعت

از نظر شمس، متابعت یکی از اصول طریقت و شرایط مهم در پیروی از شریعت است. در سخنان شمس، متابعت معانی گسترده‌تر و عمیق‌تری دارد. شمس پیوسته رهروان را به متابعت توصیه می‌کند و معتقد است: «مردی که او بوی متابعت بدیده باشد، منکر نشود و کافر نشود» (همان، ج ۲: ۸۲). البته این عارف، شرایط مفصلی را برای متابعت حقیقی برمی‌شمارد. در نگاه شمس، به صورت کاملاً خلاصه و کلی، متابعت، پیروی دقیق در عقیده، سخن، احوال و رفتار و عبادات از پیامبر اسلام و دستورهای شرع است: «کو متابعت محمد - علیه السلام؟ کجاست متابعت در صورت و در معنی؟ یعنی همان نوری و روشنایی که دیده محمد، نور دیده او شود. دیده او، دیده او شود، موصوف شود به جمله صفات او، از صبر و غیره، هر صفتی بی‌نهایت» (همان: ۱۴۰). از نظر شمس، شناخت متابعت بسیار

دشوار است و ظرافت تشخیص آن تا بدانجاست که جز پیامبر اسلام که متابعت را شناخت و به صورتی کامل به جا آورد، حضرت موسی نیز در شناخت و اقامه آن دچار خطا شد:

«موسی - علیه السلام - نبی بود... متابعت به در خانه او آمد، ندانست. سبویی به دست او داد موسی، که برو آب بیار. چون موسی بر خضر رفت، متابعت را ندید. محمد متابعت را شناخت، چون آن درویش را بدید، در درویش نظر بایسته و شایسته کرد و کلمات بایسته گفت» (همان، ج: ۱: ۱۹۸).

شمس تأکید می کند که متابعت زبانی از پیامبر، فاقد ارزش است. متابعت حقیقی، در عمل و به واسطه طاعت و آراستگی به صفات الهی پیامبر تحقق می یابد:

«متابعت محمد آن است که او به معراج رفت، تو هم بروی در پی او، جهد کن تا قرارگاهی در دل حاصل کنی. چون طالب دنیا باشی، به زبان نباشی، به مباشرت اسباب باشی. طالب دین باشی هم به زبان نباش، به ملازمت طاعت باش» (همان، ج: ۲: ۴۷)... «آخر متابعت آن است که فرمود اشتر را زانو ببند و توکل کن؛ یعنی رسول را - علیه السلام - توکل نبود [که] چندین در جهاد می کوشید؟ عارف نبود؟ عالم نبود؟ نیک مرد نبود؟» (همان، ج: ۱: ۲۰۰).

از نظر شمس، ترک نماز، به معنی برتر دانستن خود از پیامبر و نمونه ای از ترک متابعت است:

«به زعم ایشان، خود راست گرفتیم که ایشان را حال، تمام روی نمود، و ولایت و حضور دل. با این همه، ترک ظاهر نماز، نقصان ایشان است. این کمال حال [که] تو را حاصل شد، رسول را - صلی الله علیه - حاصل شد یا نشد؟ اگر گوید نشد، گردنش بزنند و بکشندش، و اگر گوید: آری، حاصل شده بود، گویم پس چرا متابعت نمی کنی؟» (همان: ۱۴۰).

شمس به سالکان تذکر می دهد که در متابعت بودن، امری بسیار دشوار است، به گونه ای که مراقبت در به جا آوردن تمام شرایط آن، حتی برای پیامبر اسلام نیز سبب تشویش خاطر بود: «چنان که فرمود رسول: "شَیْبَتِي سُورَةُ هُودٍ". اگر شَیْبَتِي سُورَةُ هُودٍ گویی، پیش او نشانیم. سامان شَیْبَتِي گفتن نیست. الا امر ثقیل است. بنگر که رسول صادق چون ﴿فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ﴾ نازل شد در سوره یونس، چگونه فریاد بر آورد» (همان:

۱۱۹). او به سالکان توصیه می‌کند که برای حفظ متابعت، شکایت نکنند: «متابعت آنست که از امر ننالد و اگر بنالد، ترک متابعت نگوید» (همان: ۱۱۹).

۵-۳. عدم تقلید و استقلال اندیشه

شمس به طالبان می‌گوید که از شرایط مهم طی طریق، به دست آوردن آگاهی‌های لازم در این راه است. او دستیابی به آگاهی واقعی را وابسته به درست اندیشیدن، داشتن استقلال اندیشه و ژرف‌اندیشی در باب مسائل می‌داند و نه انباشت دانش: «کسی که یک مسئله را مخمّر کند، چنان که حقّ آن است، بهتر باشد از آنکه هزار مسئله بخواند خام... مرا رساله خود می‌باید. اگر هزار رساله بخوانم که تاریک‌تر شوم» (همان: ۱۳۸ و ۲۷۰). نکته دیگری که شمس توصیه می‌کند، پرهیز از تقلید است، البته استثنایی قائل است: «اگر تقلید می‌باید کردن، باری فقط تقلید قرآن» (همان: ۱۰۸). وی با وجود اعتقاد راسخ به نقش پیر و مرشد، تقلید ناآگاهانه را هرگز جایز ندانسته، آن را منشاء فساد در جهان می‌شمارد و تا جایی پیش می‌رود که مقلد را مسلمان نمی‌داند: «هر فسادی که در عالم افتاد، از این افتاد که یکی، یکی را معتقد شد به تقلید یا منکر شد به تقلید... کی روا باشد مقلد را مسلمان داشتن؟» (همان: ۱۶۱). شمس حتی بسیاری از بزرگانی را که به نقل احادیث و تفسیر اشتغال دارند و اهل تحقیق و تقریر نیستند، مقلد می‌نامد: «این همه احادیث و رموز بزرگان و تفسیر قول این و قول آن، همه تقلید است؛ سر به هیچ جای بیرون نکنند» (همان: ۳۳۱). از نظر شمس، فقط در یک حالت می‌توان تقلید کرد و آن، شرایطی است که مقلد، صادق باشد و چون به هیچ وجه نتواند که خود، راه را تشخیص دهد، به منظور خودداری از خطاهای بزرگ، از دیگران یاری بخواهد:

«مقلد صادق، به از آنکه به زیرکی خود خواهد که روشی و راهی برتر باشد؛ زیرا نابینا دیدیم که دست بر پشت بینا می‌نهد و به آق‌سرا می‌رود [منظور، رسیدن به مقصود است] و آن یکی نابینا، دست از پشت بینا بر گرفت، و او را بینایی نه، بی راهبر گرفت، سوی عدم می‌رود. هم در عدم عمر کرد، هم در عدم جان بداد، یا از گرسنگی و تشنگی مُرد، یا دده‌ای بر وی افتاد» (همان: ۲۱۷).

۴-۵. کمال‌جویی و پویایی

پویایی معنوی از دیگر ویژگی‌های سالک است. سالک باید همواره برای به دست آوردن کمال و معرفت بیشتر تلاش کند و در هیچ جایگاهی توقف ننماید:

«وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ. فضل زیادتی باشد؛ یعنی از همه زیادت، به فقیهی راضی مشو، گو زیادت خواهم. از صوفی زیادت، از عارفی زیادت، هرچه پیشت آید از آن زیادت، از آسمان زیادت... می‌گویند هرچه در عالم هست، در آدمی هست. این هفت فلک در آدمی کدام است؟ این ستاره‌ها، آفتاب، ماهتاب؟» (همان: ۲۲۱).

۵-۵. پرهیز از تلون، یک رنگی و استقامت

بنا بر تعریف سراج، تلون، «دگرگونی‌های احوال بنده را گویند» (سراج طوسی، ۱۳۸۸: ۳۹۲). یکی از معیارهای دستیابی به معرفت در نزد شمس، پرهیز از «تلون» است:

«مَنْ تَقَدَّمَ إِلَيَّ بِبَاعٍ. از باع تا باع، از شبر تا شبر، از زانو تا زانو فرقی نداشت. خَطْوَتَيْنِ وَقَدْ وَصَلَ. خطوه محمدی ندارد، در تو فرعون سر بر کرد. موسی آمد، آن را راند. باز فرعون آمد، موسی رفت. این دلیل کند بر تلون. تا کی باشد؟ خود موسی را همچنین بگیر، تا فرعون دیگر نیاید. این تلون، حساب کار نیست» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۱۳۰).

سالک برای رهایی از تلون، باید از شادی، غم، زیبایی و زشتی ظاهر عبور کند و وارد عالم یکرنگ حق شود:

«هر شادی و غمی که پیش می‌آید، تو را مبشر غم است. ﴿قَبِّشْرُهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾. شادی و بشارت لایق بشر است، نه صفت خداوند سمیع و بصیر است. شادی، پیک غم است، و بسط پیک قبض است. آن عجب و شگفت که تو را از چیزی خوش آید، از سبزه و جمال و جاه و غیر آن، آن شکوفه الهی است که می‌شکفت، ولیکن چون ساعتی دیگر شود، آن شکوفه را ببویی، بی‌قرار شوی از گندگی. از غم و اندوه که باشد، خواهی از خود بگریزی، شاخ طلبی تا چنگ در وی زنی، و آن فرزند است و آن هنر و سخن، عجیب است. ساعتی برآید، همان گندگی تو زدن گیرد که آگاهی و خواب تو خالی آمد از عرصه و این آگاهی تو

شکوفه و خاربنان و آتشی. این همه رنگ‌ها را از پیش چشم دور کن، تا عجیبی دیگر بینی، عالم دیگر از هُو که نه بدین خوشی و ناخوشی ماند» (همان: ۲۶۱).

۶-۵ تلاش برای درک زمان حال

در تعلیمات شمس، یکی از ویژگی‌های ممتاز اهل سلوک، مراقبت دقیق از وقت و زمان حال است: «قومی هستند که پیش ایشان همه دشنام‌ها و نفرین‌ها سهل باشد. دشنام و نفرین قوی پیش ایشان این باشد که کارهات حواله به فردا باد؛ یعنی امروز را چه شد؟ امروز را برون کردند، چه گناهی کرده بود [که] امروز از حساب بماند!» (همان: ۲۰۵-۲۰۶). شمس در تأکید خود بر این موضوع، به حدیثی از پیامبر^(ص) استناد می‌کند: «لِی مَعَ اللَّهِ وَتُتُّ، هَمَّ دَعْوَتٍ اسْتِ بِه حَالٍ؛ یعنی چیزی کنید که این حال شما شود» (همان، ج ۲: ۹۴). او با ذکر مثالی، درد و رنج نقد را بهتر از خوشی در زمانی دیگر می‌داند: «صوفی را گفتند که سیلی نقد خواهی یا دیناری به نسیه؟ گفت: بزن و بگذر! نعمتی است در گذر، بترسید از درد و دریغ فوات این نعمت» (همان: ۱۶۲).

۷-۵ پیروی از شیخ

یکی از اصول مهم سیر و سلوک عرفانی که کلیه عارفان در آن اتفاق نظر دارند، پیروی از پیر (یا شیخ، مراد و...) است. از نظر عطار نیشابوری: «چون از قرآن و اخبار گذشتی، هیچ سخنی بالای سخن مشایخ طریقت نیست؛ که سخن ایشان نتیجه کار و حال است، نه حفظ و قال» (عطار نیشابوری، ۱۳۹۱: ۲). غزالی در کیمیای سعادت می‌گوید: «پس باید که ایمان درست داری به ولایت و کرامات اولیا و بدانی که این راه به مجاهدت تعلق دارد... و طلب کردن این، بی مجاهدت و بی پیری یخته و راه‌رفته، راست نیاید» (غزالی، ۱۳۹۳: ۳۲). هجویری سالکی را که از پیری پیروی نکرده باشد، جاهل خطاب کرده است: «اما متصوف جاهل آن بُود کی صحبت پیری نکرده باشد و از بزرگی ادب نیافته و گوشمال زمانه نچشیده و به نابینایی کبود درپوشیده باشد» (هجویری، ۱۳۸۹: ۲۰). از ابو سعید ابی‌الخیر پرسیده شد:

«کی اگر کسی خواهد کی راه بی‌پیری برود، تواند؟ شیخ گفت: نتواند؛ از آنکے کسی باید کی بدان راه رسیده، تا او را بدان دلالت کند و در هر منزل

می گوید: این فلان منزل است، اینجا زیادت مقام باید کرد و اگر مهلکه جایی باشد، گوید کی حذر باید کرد و او را به رفق، دل می دهد تا او به قوت آن راه می رود تا به مقصود رسد» (ابن منور، ۱۳۸۴: ۳۶۶).

شمس نیز مانند سایر عارفان در سراسر مقالات بر پیروی از پیر تأکید کرده است و او را نجات بخش معرفی می کند: «پس دانستیم که آنچه تو را برهاند، بنده خداست، نه آن نوشته مجرد: مَنْ اتَّبَعَ السَّوَادَ فَقَدْ ضَلَّ» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۳۱۶). البته شمس تأکید می کند که یافتن پیر و مراد حقیقی در میان مدعیان دروغین بسیار دشوار است. او شرط یافتن و درک پیر حقیقی را خالی کردن دل از محبت دنیا می داند:

«شب قدر را پنهان کرده اند در میان شب ها. بنده خدا را پنهان کرده اند میان مدعیان. پنهان است نه از حقیری، بلکه از غایت ظهوری پنهان شده است. چنان که آفتاب بر خفاش نهان است، پهلوی او نشسته و از او خبر ندارد، چون پرده محبت دنیا او را صُمُّ بَکُم کرده است! زیرا محبت دنیا مغناطیس و جاذب دنیاست عندالقدرة» (همان: ۳۱۶-۳۱۷).

سالکان پس از یافتن پیر حقیقی، باید به جد از او پیروی کنند. پیروی از پیر و مراد جهات گوناگونی دارد که از جمله آنها می توان به این نکات اشاره کرد:

الف) اعتماد کامل به پیر

یکی از صفات پسندیده مرید آن است که از صمیم قلب باید به پیر خود اعتماد داشته باشد:

«اکنون اگر تو را آن قوت باشد که اگر شیخ را در خرابات بینی نشسته، با خراباتی لقمه می خورد، همان باشی، و اگر او را در مناجات بینی، همان باشی در اعتقاد شیخ، این خود، کار بزرگ است، و اگر چنین نباشی، باری او را در خرابات بینی؛ گویی سِرِّ این نمی دانم، او داند و خدای او. اگر در مناجات بینی، گویی باری این را می دانم، این باری نیکوست. این هم نیکو باشد، چو آن قوت نداری که شیخ را آنجا در خرابات، در عین مناجات و در عین کعبه و در عین بهشت بینی» (همان: ۲۹۸-۲۹۹).

ب) تسلیم محض بودن در برابر پیر

تسلیم بودن یکی از وظایف مهم سالک است. مواجهه از سر تسلیم با اوامر پیر و راضی شدن به خواست او، مهم‌تر از هر کار دیگری است؛ زیرا سبب افزایش محبت و یاری پیر و در نتیجه، جذبۀ حضرت حق می‌شود:

«اکنون چو کار تو موقوفه اعانه اوست تا به پایان آید، یا بعد از یاری‌های او جذبۀ حق برسد، رضا به قضای خدا تو را چه سود دارد؟ رضا به کارهای او می‌باید که هرچه گوید و کند، بدان راضی باشی و چیزی نکنی که آن معین اعانت باز گیرد، چیزی کنی که اعانت افزون کند و مهرش و رغبتش بیفزاید» (همان، ج ۲: ۱۴۷).

شمس برای تأکید بر تسلیم محض بودن می‌گوید که نتیجه‌بخش بودن اوامر پیر در گرو اجرای بی‌کم‌وکاست آنهاست:

«امری که شیخ کند، همچون جوز شمرده باشد. البته ثمره دهد، خطا نکند. بعضی از آن بگردانند، ثمره ندهد، عیب بر شیخ نهند. از خود تصرفی کند در آنچه او را فرموده‌اند! پندارد که نزدیک‌تر می‌آرد کاری را، [در حالی که] کار نزدیک آمده را دور می‌کند. یک سبکی و تخفیف جستن در اول وقت کار، موجب فوات صد تخفیف است. اگر کودک داند که کودکی می‌کند، هرگز نکرده‌ی... گیرم که ز پنداشت برستی آخر، آن بُت که ز پنداشت برستی باقی است» (همان: ۱۵۰).

مخالفت با شیخ از نظر معنوی برای مرید در حکم خودکشی است: «مخالفت با پیر چنان باشد که هندو خود را به ستیزه‌خواجه بکشد. ها! چرا خود را می‌کشی؟ گوید تا خواجه را زیان شود» (همان: ۲۷۴). همچنین، اعتراض به پیر، خلاف آداب مریدی و به معنی سلب اختیار پیر است: «اکنون خوش نیست میان شیخ و مرید. آداب مرید آن نیست، و نیز چون اعتراض آمد، حریت نماند، اختیار نماند» (همان: ۳۰۵). یکی از وظایف مهم مرید آن است که باید سخنان مراد را با فروتنی بشنود و آنها را انکار نکند: «کسی با شما سخن درویشان گوید، به اعتقاد بشنود، به نوع‌های دیگر مشنود. چون شنیدیت، منکر مشوید، و چون شدید، نی آن را حامی و مُعین بباید» (همان: ۳۲۶-۳۲۷).

در تعالیم شمس، مرید بدون پیر خود، حتی نباید دعوت به میهمانی را بپذیرد:

«اکنون یکی از نیاز آن باشد که اگر شما را جایی خوانند، بگویند که البته بی‌شیخ نمی‌رویم. اول او را به دست آرید، آنگاه ما خود به‌دستیم. اگر گویند که آنجاست شیخ، بگویند قبول نکنیم. این مکرری است، او جایی نرود. [اگر بگویند] البته بر گذری می‌گذشت، و آنجا در باغی بردیمش، چون به درِ باغ بروید، درمیایید، برون بایستید که تا شیخ را نبینیم، درنیاییم. اگر گویند اندرون خفته است، بگویند نشویم، تا ببینیم درآییم و اگر نه، باز گشتیم» (همان: ۲۷۴).

پیروی از شیخ حتی در موضوعی مانند هزینه کردن پول اندک، بر هزینه کردن مبلغ فراوان، ولی بدون رضایت او برتری دارد: «اگر تو صد هزار درم خرج کنی به مراد خویش، چنان نباشد که یک درم به مراد شیخ» (همان، ج ۲: ۱۷۴). مرید باید تا مرحله کامل شدن، از شیخ خود پیروی کند؛ زیرا دوری از پیر، خطر گمراهی را به همراه دارد:

«با این همه، چون مرید کامل نشده است تا از هوا ایمن باشد، از نظر شیخ دور بودن، او را مصلحت نباشد؛ زیرا نفس سردی، در حال او را سرد کند. زهر قاتل باشد که اژدهایی دردمد به هر چه رسد، سیاه کند، اما چون کامل شد، بعد از آن، غیبت شیخ او را زیان ندارد» (همان، ج ۱: ۱۴۵).

پ) در خدمت شیخ بودن

از نظر شمس، در خدمت شیخ بودن هم‌سنگ بر خورداری از خلوتی مستمر است: «چو به خدمت شیخ باشی و در حضور بقیة‌المشایخ، بی‌آنکه به چله‌نشینی تو را خلوتی باشد مستمر، حالتی شودت که دائماً در خلوت باشی. خدا را بندگان هستند که کسی به خدمت ایشان پیوست، او را خلوتی باشد دائماً پیوسته» (همان، ج ۲: ۱۵۳).

ت) کوشش در پرهیز از بروز فاصله میان مرید و پیر

شمس از به وجود آمدن فاصله میان سالک و شیخ، به «تاریکی» تعبیر می‌کند؛ تاریکی که مرید باید بکوشد تا آن را از میان بردارد:

«وَسَبَّحَهُ لَيْلًا طَوِيلًا؛ یعنی چون میان مرید و شیخ حجابی شد، آن لیل شد. چون تاریکی در آمد، این ساعت باید به‌جد تسبیح کنی و کوشش کنی در زوال آن پرده، و هر چند تاریکی افزون می‌شود، و شیخ بر تو مکروه‌تر می‌شود، کوشش خدمت افزون می‌کنی، و غم نخوری و نومید نشوی از دراز شدن ظلمت، که "لَيْلًا

طویلاً" که چون تاریکی دراز آید، بعد از آن روشنایی دراز آید» (همان، ج ۱: ۱۴۵).

ث) رنجیده نشدن از سخت گیری‌های پیر

مرید از سختگیری و تندی پیر خود نباید برنجد و نباید مایل باشد که شیخ به نفاق با او برخورد نماید؛ زیرا فقط برخوردهای صادقانه که البته گاه با تندی همراه هستند، سبب رشد و پرورش او می‌شود:

«وای بر آن رنجور که کارش به یاسین افتد؛ یعنی از شیخ آنگاه ذوق یابد که شیخ با او نفاق کند و سخن نرم و شیرین گوید. اما در آنکه پادشاه سخنی می‌گوید با تهور و درشت، هیچ خوبی نیست. خود سخنی می‌گوید هموار، مناسب به حالت شاهی خویش ... تو ز شاهان در حالت اکرام ترس ... آنکه شیخ را تَرُش بینی، بدو پیوند و در او گریز تا شیرین شوی که پرورش تو در آن ابر است. انگور و میوه در آن ابر پرورده شود» (همان: ۱۵۳ و ۱۹۹).

ج) شکیبایی در دریافت پاسخ از پیر

طالب و سالک در مجلس شیخ باید برای دریافت پاسخ، شکیبایی اختیار کند و از تأیر در دریافت جواب دلگیر نشود و به کلام شیخ اعتراض نکند تا هم به پاسخ‌های جامع و کامل‌تر و هم به برکات دیگر دست یابد:

«اکنون اعتراض بر کلام درویش چون باشد؟ گفت: سؤال ناشنیدن و از سوال مَشُوش نشدن نقصان باشد. گفتم آن کس که کمال فهم دارد، داند که این کمال باشد، که جانب خدا نقص ننگند. نقص از بی‌صبری اوست. آخر این تو را نمی‌از بی‌صبری آمد؟ چون تائی کند، هم جواب بیاید، هم جواب گوینده. اگر جواب نشنوی و نیاید، معنی بیاید. برکت صبر که قوت شود مستمع را، و بر علم تو علم دگر مدد شود که تا اکنون اشکالی را یک جواب می‌گفت، بعد از این صد جواب بگوید، و آن مجلس خوش رود، و پیش خاطر درویش، خیال آن مجلس خوش رفته، خوش ایستاده باشد و میل باشد او را بدان جمعیت، و آن میل او کارها کند و ثمرها دهد» (همان: ۱۷۴).

۶. آداب معاشرت سالک

شمس در باب آداب معاشرت، رعایت نکاتی را برای سالکان ضروری دانسته است که برخی از آنها عبارتند از:

۱-۶. همراهی با دیگر سالکان

شمس از عارفانی است که بر جماعت تأکید فراوانی دارد: «رَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ. جهاد اکبر چیست؟ روزه نیست، نماز نیست، جماعت است جهاد اکبر» (همان: ۲۶۹). در دیدگاه او، یکی از ویژگی‌های طیّ طریق، پرهیز از تنهایی و همراه بودن با یاران همفکر است: «الرَّفِيقُ ثُمَّ الطَّرِيقُ، خاصه این راه را یاران می‌باید» (همان: ۲۰۰).

۲-۶. پرهیز از زیاده‌روی در معاشرت

همچنان که گوشه‌گیری و پرهیز از مردم ناپسند است، زیاده‌روی در معاشرت نیز در سلوک جایگاهی ندارد: «با خلق اندک‌اندک بیگانه شو. حق را با خلق هیچ صحبت و تعلق نیست. ندانم از ایشان چه حاصل شود؟ کسی را از چه بازرهانند، یا به چه نزدیک کنند؟ آخر تو سیرت انبیا داری، پیروی ایشان می‌کنی» (همان: ۲۳۱).

۳-۶. دوری از اهل هوا (شیاطین الإنس) و نادانان

شمس بر تلاش برای آگاهی، معاشرت با اهل تحقیق و پرهیز از ناآگاهان تأکید فراوانی دارد: «صحبت بی‌خبران سخت مضر است، حرام است. صحبت نادان حرام است، طعامشان حرام است، طعام حرام که از آن نادانی است، آن به گلوی من فرو نمی‌رود» (همان: ۱۸۸). از نظر او، کسانی که روشی خلاف راه ایمان و سلوک در پیش گرفته‌اند، برای سالکان، شیاطین الإنس محسوب می‌شوند: «اندرین ره صد هزار ابلیس آدم روی هست تا هر آدم را، زنهار کادم نشمری. شیاطین الإنس آن‌ها‌اند که غیر حالت تو دارند و غیر روش تو» (همان: ۳۰۹).

نتیجه‌گیری

شمس تبریزی مجاهده و تصفیه را لازمه سلوک می‌داند. او برخی از ویژگی‌ها و صفاتی را که برای رهروان این مسیر لازم است، در مقالات برمی‌شمارد. شمس معتقد است که سالکان باید با تمام وجود خود را وقف هدف متعالی خود نمایند. آن‌ها باید بدانند که در سایه عنایت الهی قرار دارند و اگر صادقانه در این مسیر حرکت کنند، به مقصد خواهند رسید؛ زیرا از نظر او، روی آوردن و رسیدن یکی است. شمس اولین صفت سالکان را احساس «نیاز»، و آغازین و اصلی‌ترین مکان تعلم را درون و دل هر یک از سالکان می‌داند. یکی از مسائلی که سالکان باید با جدیت به آن توجه کنند، پیروی از آداب شریعت است. شمس شریعت را مانند شمعی می‌داند که سالک باید با آن در مسیر طریقت گام بردارد. تقلید نکردن و داشتن استقلال اندیشه از دیگر ویژگی‌های مهم رهروان است. تلاش در به‌دست آوردن طهارت درون و حفظ آن، شناخت و مبارزه با نفس، متابعت، ترک ظاهربینی و قضاوت‌های مبتنی بر صورت امور، تلاش در رفع حجاب‌های میان خود و حضرت حق، پرهیز از خودبینی، ترک معاشرت‌های غیرضروری، خودداری از ستیزه با دیگران، دوری از هم‌نشینی با نادانان و اهل هوا، غنیمت شمردن زمان حال، قانع نشدن به دستاوردهای معنوی و پویایی برای رسیدن به کمال بالاتر، استقامت در راه حق، همراهی با دیگر سالکان و نیز پیروی و اطاعت خالصانه از پیر، از جمله صفاتی هستند که سالکان برای بهره‌مندی بیشتر از این سیر معنوی باید به آن‌ها آراسته شوند.

منابع و مأخذ

- ابن عربی، محیی‌الدین. (۱۳۹۳). *فتوحات مکیه*. به تصحیح محمد خواجه‌جوی. چ ۳. تهران: انتشارات مولی.
- ابن منور، محمد. (۱۳۶۷). *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی. چ ۲. تهران: آگاه.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *نعت‌نامه*. چ ۲. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دهباشی، مهدی و سید علی‌اصغر میرباقری‌فرد. (۱۳۸۴). *تاریخ تصوف*. تهران: انتشارات سمت.
- رازی، نجم‌الدین ابوبکر. (۱۳۸۸). *مرصاد‌العباد*. تصحیح عزیزالله علیزاده. چ ۲. تهران: انتشارات فردوس.

- سجادی، سیدضیاءالدین. (۱۳۹۲). *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*. چ ۱۸. تهران: انتشارات سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
- سراج طوسی، ابونصر. (۱۳۸۸). *اللمع فی التصوف*. ترجمه مهدی مجتبی. چ ۲. تهران: انتشارات اساطیر.
- شمس تبریزی، محمد. (۱۳۹۱). *مقالات شمس*. تصحیح محمدعلی موحد. چ ۴. تهران: انتشارات خوارزمی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۹۱). *تذکره‌الاولیاء*. تصحیح مجتبی رضوانی. چ ۴. قم: انتشارات ژکان.
- عین القضاة همدانی، عبدالله. (۱۳۷۷). *نامه‌های عین القضاة همدانی*. به اهتمام علی نقی منزوی و عقیف غمیران. چ ۲. چ ۱. تهران: انتشارات اساطیر.
- غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۹۳). *کیمیای سعادت*. به کوشش حسین خدیو جم. چ ۱. چ ۱۶. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فنائی اشکوری، محمد. (۱۳۸۹). «فلسفه عرفان نظری اسراء حکمت». *کلام و فلسفه*. د ۲. ش ۵. صص ۶۳-۸۴.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۸۱). *رساله قشیریہ*. چ ۷. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۸۱). *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*. به تصحیح جلال‌الدین همایی. چ ۷. تهران: مؤسسه نشر هما.
- گوهرین، سیدصادق. (۱۳۸۸). *شرح اصطلاحات تصوف*. چ ۷. چ ۱. تهران: انتشارات زوآر. موحد، محمدعلی. (۱۳۹۳). *شمس تبریزی*. چ ۱. تهران: انتشارات نشر نو.
- _____. (۱۳۹۱). *مقالات شمس تبریزی*. چ ۴. تهران: انتشارات خوارزمی.
- ناصر، محمد مهدی. (۱۳۸۲). «فرهنگ و جهان‌بینی در آثار عرفانی فارسی». *مجله ادبیات و علوم انسانی دانشگاه بیرجند*. ش ۳. صص ۱۶۳-۱۷۶.
- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۶۲). *انسان کامل*. چ ۲. تهران: انتشارات طهوری.
- نصر، سیدحسین. (۱۳۷۱). «عرفان نظری و سیر و سلوک در تصوف». *ایران‌نامه*. س ۱۱. ش ۱. صص ۱۲۱-۱۲۸.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۹). *کشف المحجوب*. به تصحیح والتین ژوکوفسکی. چ ۱۱. تهران: انتشارات طهوری.